



درس تفسیر سوره مبارکه ملک جلسه ۶

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۵) وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۶) إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ (۷) تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (۸) قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (۹) وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۰) فَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۱)﴾

سوره مبارکه «ملک» که در مکه نازل شد، مطالبی دارد که بعضی از این مطالب در سایر سور مکی بیان شده و بعضی از آقایان که قبلاً در آن سور نبودند، سؤالاتی دارند که حالا اجمالاً به بعضی از آن سؤالات پرداخته می شود. اینکه فرمود آسمان هفت طبقه دارد: ﴿سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا﴾، طبقات آسمان نظیر طبقات معهود و معروف ما نخواهد بود؛ نظیر آنچه در سوره مبارکه «حدید» گذشت که فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾؛ این شش روز از این روزهای معهود ما نیست. گاهی ما می گوئیم نماز یومیه در برابر نماز لیلیه، یا مجموع شب و روز را می گوئیم نماز یومیه. گاهی روز در برابر شب است، گاهی مجموع شب و روز را می گوئیم روز. گاهی یک روزگار و عصری را می گوئیم در روز فلان! این روز که فرمود شش روز یعنی شش مرحله؛ حالا هر مرحله چند

میلیون یا چند سال طول بکشد مطلب دیگر است. آن عصر دیگر سال و ماهی نبود، چون اگر زمینی نباشد و شمسی نباشد و حرکت زمین به دور خود و به دور شمس نباشد شب و روزی پدید نمی‌آید، سال و ماهی پدید نمی‌آید. بنابراین شش مرحله طول کشیده است حالا آن مراحل با چه واحدی باید سنجیده بشود مطلب خاصی است.

غرض آن است که ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾ که در سوره مبارکه «حدید» هست با ﴿سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا﴾ که اینجا هست ممکن است همگون باشند؛ یعنی طبقات اینجا به همان طبقاتی که ما می‌شناسیم یا رصدی‌ها و علمای رصد ما می‌شناسند ممکن است نباشد به یک معنای دیگری باشد مصداق دیگری باشد مفهوم البته همین مفهوم است.

مطلب دیگر آن است که در همین سوره مبارکه «ملک» برای آسمان چندین فضیلت قائل شد؛ فضیلت‌های جسمانی و مادی. یکی اینکه مزین هست به زینت که صحنه آسمان زیباست. دوم اینکه این زیورهای آسمانی به نام ستاره، شمس و قمر و کواکب دیگر، اینها چراغ‌اند. سوم اینکه اینها راهنما هستند. چهارم اینکه اینها تیرهای آسمانی‌اند تا جلوی نفوذ شیاطین را بگیرند. احکام و اوصاف دیگری هم در کنار این اوصاف چهارگانه برای آن ذکر کرده است.

اما مطلب اول که زینت است روشن است که وقتی انسان صحنه آسمان را شب نگاه می‌کند مزین می‌بیند، زیبا می‌بیند، اینها زیورهای آسمانی هستند این یک امر حسی است. اما چراغ‌اند، برای اینکه شمس چراغ روز است و قمر چراغ شب است و شب‌هایی که مُقمره است فضا روشن است. روز جهان با چراغ شمس دارد زندگی می‌کند اینها مصباح و چراغ‌اند؛ چه روز چه شب؛ چه روز از چراغ شمس استفاده می‌کنند چه شب از چراغ قمر و ستاره‌ها استفاده می‌کنند.

اما علامات و نجوم‌اند که در سوره مبارکه «نحل» گذشت، در سوره مبارکه «انعام» گذشت فرمود اینها ﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ هستند، اینها علامات هستند.^۱ آن روز چون سفر هوایی مطرح نبود، همان دریایی و صحرایی را ذکر کردند. امروز که سفر فضایی مطرح است سفر دریایی و صحرایی و فضایی با این نجوم است. الآن کسانی که در بیابان‌ها زندگی می‌کنند حالا یا دامدارند یا کارهای دیگر دارند به وسیله ستاره‌ها راه را تشخیص می‌دهند و تمام کشتی‌های دریا و تمام هواپیماهای فضا به وسیله این ستاره‌ها قطب را تشخیص می‌دهند شرق و غرب را تشخیص می‌دهند راه را تنظیم می‌کنند اینها با ستاره حرکت می‌کنند؛ چه کشتی‌های دریا، چه هواپیمای فضا. با قطب که ستاره ثابتی است و تکان نمی‌خورد با آن راه را تشخیص می‌دهند. این ستاره‌ها هم منظم‌اند، از کجا آمدند، به کدام قسمت شرق‌اند، به کجا آمدند، به کدام قسمت غرب‌اند، استوایی‌اش کجاست، قطبی‌اش کجاست، شرقی‌اش کجاست، غربی‌اش کجاست، اصلاً نفس هواپیماها، نفس کشتی‌ها با همین ستاره‌هاست.

بنابراین اینکه در سوره مبارکه «انعام» فرمود در برّ و بحر از همین‌ها استفاده می‌کنید برای همین جهت است. آیه سوره مبارکه «انعام» این است: ﴿فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا﴾، همه نظم و حساب خاص دارند. ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾، اصلاً تمام چراغ‌های راهنمای کشتی‌های دریا ستاره‌اند، تمام چراغ راهنمای هواپیماهای فضا ستاره‌ها هستند. فرمود با اینها شما حرکت می‌کنید. در سوره «نحل» هم مشابه همین آمده است. در سوره «انعام» آیه ۹۷ هم به همین مضمون آمده است. پس فرمود اینها چراغ راهنما هستند. پس زینت هستند، چراغ هستند، علامت‌هایی هستند که ﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ هستند که در سوره «نحل» و امثال آن آمده است. پس زینت بودن، یک؛ چراغ

بودن شمس در روز و قمر در شب، دو؛ راهنما بودن اینها، سه. چهارمی اینها تیرهایی هستند که با این تیرها شیاطین رجم می‌شوند نه شیطان با این تیر چه می‌کند؟ شیاطین اگر بخواهند بالا بروند از وحی آسمانی باخبر بشوند با این تیرها طرد می‌شوند که در سوره مبارکه «جن» به عنوان اینکه ما شیاطین را با این ستاره‌ها رجم می‌کنیم آمده است این سوره‌ها قبلاً هم به عرض شما رسید که اینها نام سوره نیست، چه از ما شیعه‌ها چه از اهل سنت تفسیرهایی که مربوط به هزار سال یا قبل از هزار سال است، دیگر نمی‌گویند سوره «جن» نمی‌گویند سوره «فیل»؛ می‌گویند «فی السورة التي يذكر فيها الفيل»، «فی السورة التي يذكر فيها الجن».^۲ بعد شده علم بالغلبه برای تخفیف می‌گوییم سوره «فیل» و سوره «بقره». حالا آن سوری که در لسان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نامی برای آنها گذاشته شد نظیر «فاتحة الكتاب»، «یس» اینها در روایات نام برای اینها گذاشته شده است. وگرنه نام‌هایی که الآن معروف است نام‌های بالغلبه است به دلیل اینکه تفسیرهای هزار ساله یا قبل از هزار سال ما شیعه‌ها و اهل سنت همه آنها دارد که «فی السورة التي يذكر فيها البقره»، «فی السورة التي يذكر فيها النساء»، نه «سورة البقرة». اینجا هم «فی السورة التي يذكر فيها الجن» در این سوره آیه شش به بعد این است که ﴿كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ﴾، آن وقت جن‌ها چه می‌گویند؟ می‌گویند: ﴿وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا﴾، ما الآن دیدیم مأموران فراوانی در آسمان هستند دیگر نمی‌توانیم برویم بالا از اسرار غیبی چیزی باخبر بشویم: ﴿وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ﴾، چون ارتباط اینها با بعضی از فرشته‌هایی که مسئول غیب هستند محقق هست. دارد: ﴿فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا﴾، این شهاب‌سنگ‌ها برای طرد این شیاطین است که آنجا راه پیدا نکنند. در بحث‌های روزهای قبل هم به عرض شما رسید گرچه وحی غیب است، فرشتگان

ایحایشان غیب است، اما زمان و زمین استعدادی دارند، خصوصیتی دارند، ليله قدر خصیصه‌ای پیدا کرده است که بالاخره وحی در آن زمان اتفاق افتاده است. سرزمین مکه خصیصه‌ای پیدا کرد که وحی در آنجا اتفاق افتاد. بنابراین نمی‌شود گفت که آسمان و زمین فرق ندارد، چرا فرق ندارد؟ این وحی گرچه امر غیبی است اما استفاده از آن وحی یک زمان خاصی یک زمین خاصی یک شرایط خاصی دارد. از آسمان بخواهد تنزل کند از آسمان غیب بخواهد به آسمان ظاهر بیاید، از آسمان ظاهر بخواهد در ليله قدر در مکه نازل بشود، شرایط مادی می‌خواهد. اینها می‌گفتند ما قبلاً می‌رفتیم از بعضی از اسرار غیبی باخبر می‌شدیم الآن اگر بخواهیم برویم تیر می‌خوریم. این شهاب‌سنگ‌ها تیری است از طرف فرشتگان الهی به سینه شیاطینی که می‌خواهند جستجوی غیب باشند در این آیه خدا فرمود آنها هم می‌گویند: ﴿فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا﴾.

«فتحصل ان هاهنا امورا اربعة»: کواکب زینت هستند؛ کواکب مصاییح‌اند؛ کواکب علامات راهنما هستند؛ کواکب رجوم هستند. نه اینکه خود ستاره تیر باشد، این شهاب‌سنگ‌هایی که از این کرات منشعب می‌شود، به اینها هم می‌گویند کواکب، به اینها هم می‌گویند رجوم و مانند آن.

اما مطلب بعدی که مربوط به کیفیت بهره‌برداری از اینهاست. در سایر سور قرآن کریم ما در «حم سجده» آنجا کیفیت نزول وحی و کیفیت سماوات و اینها را بازگو کردیم. در این قسمت می‌فرماید ما اتمام حجت کردیم کسی بی‌حجت و بی‌دلیل به جهنم نمی‌رود. ما حق را گفتیم: ﴿تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۳، را گفتیم، آن وقت ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾^۴ در نظام تکوین جبری نیست: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^۵ اما راه جهنم مشخص است راه بهشت مشخص است. در نظام تکوین و تشریع الا و لابد ما یک واجب و حرامی داریم، یک بد و خوبی داریم. اما

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۴. سوره کهف، آیه ۲۹.

۵. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

انسان آزاد آفریده شده، مختار است، این هم چاله، این هم راه، این هم صراط، آن هم بیراهه. انسان در انتخاب راه آزاد است نه اینکه هر دو راه برای او یکسان است. یکی راه خطر است، یکی راه نجات. انسان آزاد است، کمال هم در آزادی انسان است که انسان آزادانه راهی را انتخاب بکند. فرمود ما به اینها می‌گوییم راهنمایی هم کردیم. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ به سوء اختیار خودشان، ﴿عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبُئْسَ الْمَصِيرُ﴾، چون ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾، این اباحه‌گری را تصدیق نمی‌کند، آن ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ معنایش این نیست که اباحه‌گری است هر کس هر راهی را خواست برود، اینکه نیست؛ چه راه حق چه راه باطل. انسان الا و لابد باید راه حق را برود که سعادت در آن است. اما هر راهی را که می‌رود آزادانه خودش انتخاب می‌کند.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبُئْسَ الْمَصِيرُ﴾، بعد از بخشی از آیات عذاب یاد می‌کند که ﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا﴾، جهنم را که از دور - که در بحث دیروز گذشت - یاد کردند در سایر سور که ﴿إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهُمْ تَعَظُّمًا وَزَفِيرًا﴾^۶؛ جهنم وقتی جهنمی‌ها را از دور می‌بیند نعره می‌زند. معلوم می‌شود درک دارد؛ چه کسی را بگیرد، چه کسی را نگیرد، به دستور چه کسی بگیرد، کارها را کاملاً درک می‌کند، یک آتش درآکی است. وقتی هم که اینها را می‌اندازند او نعره می‌زند، شیهه می‌کشد، خود اینها شیهه می‌کشند و فریادشان بلند است، او هم فوران پیدا می‌کند. چون اگر یک هیزم تازه‌ای بیندازند آتش بیشتر می‌شود. اگر قدری بنزین روی او بریزند آتش آن بیشتر می‌شود؛ هم بنزین را مشخص کرده که چه کسانی هستند که رهبران کفر هستند هم هیزم را مشخص کرده که کفره هستند. فرمود: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۷؛ اینها هیزم جهنم هستند. وقتی هیزم بیشتر بریزند شعله

۶. سوره فرقان، آیه ۱۲.

۷. سوره جن، آیه ۱۵.

بیشتر می‌شود. «وَقُود»؛ یعنی «مَا تُوقَدُ بِهِ النَّارُ».^۸ آن هیزم‌های بزرگی که آتش آنها به این زودی خاموش نمی‌شود آن را می‌گویند وقود. حالا آن بنزین، آن گازوئیل، آن ماده قی‌ان‌تی، آن هر چه هست، آنکه بیاید شعله بیشتر می‌شود؛ لذا فرمود هر جهنمی را که می‌اندازند فورانش بیشتر می‌شود. بله فورانش بیشتر می‌شود، برای اینکه هیزم بیشتری شما انداختید. نه اینکه ماده‌ای که بخواهید بسوزانید بیشتر می‌شود، حالا فرض کنید چیزی را که در تنور بسوزانید این که شعله بیشتر نمی‌شود؛ ولی وقتی بنزین را ریختید یا آن هیزم را ریختید یا آن نفت را ریختید یا گازوئیل را ریختید آتش آن بیشتر می‌شود. خود همین‌ها بنزین جهنم هستند، گازوئیل جهنم‌اند که فرمود ما از جای دیگر هیزم نمی‌آوریم برای جهنم. همین اختلاسی‌ها و نجومی‌ها هستند که هیزم جهنم‌اند.

فرمود: ﴿إِذَا الْقُودُ فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا﴾، می‌بینند این جهنم نعره می‌زند، می‌فهمد. شیهه می‌کشد، شهیق می‌کشد، فریاد می‌زند، فوران دارد، یک جهنم مُدرکی است. ﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ﴾، اینکه عرض کردیم خدا کند نرویم و نبینیم برای همین جهت است؛ اما گاهی ذات اقدس الهی می‌فرماید اینها که گرفتار صدامی و امثال صدام شدند بالاخره دلشان می‌خواهد روزی این ظالمین را ببینند و انتقام را بگیرند تشفی حاصل بشود. انسان زخم‌دیده اگر ببیند که طاغی و ظالم دارد تازیانه می‌خورد قلبش خنک می‌شود. فرمود ما این کار را می‌کنیم اینها قلبشان به هر حال باید خوشحال بشود. قلب خانواده‌های شهدا را فرمود ما خوشحال می‌کنیم. چه وقت خوشحال می‌کنیم؟ چرا ﴿يَضْحَكُونَ﴾؟ چه وقت ﴿يَضْحَكُونَ﴾؟ آن وقتی که این خانواده‌های شهدا ببینند صدامی‌ها دارند می‌سوزند، فرمود ما این کار را می‌کنیم. این طور نیست که حالا هرگز جهنم را نبینند، جهنمی‌ها را نبینند، گاهی خودشان می‌خواهند ببینند. در بهشت هم چون بهشت طبقه بالاست، جهنم آن پایین است. بعضی‌ها به یکدیگر می‌گویند که من رفیقی

داشتیم هر چه می خواستیم هدایتش کنم این مسخره می کرد دین ما را! من می خواهم ببینیم وضعش چیست؟ فرمود حالا که می خواهی ببینی، بسیار خوب: ﴿فَاطْلَعَ فَرَّأَهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾^۹ از همان بالا نگاه می کند می بیند این در انتهای جهنم دارد می سوزد. این یک تشفی است. یعنی الآن اگر این خانواده های شهدا ببینند که این داعشی ها دارند می سوزند یک مقدار قلبشان خنک می شود. فرمود تا آنجا که خودشان بخواهند ما نشان آنها می دهیم و اگر خودشان نخواهند نه، جهنم را نمی بینند، چون دیدن ندارد. زفیرش شنیدن ندارد، شهیقش دیدن ندارد، فورانش دیدن ندارد، برای چه چیزی ببینند؛ مگر اینکه خودشان بخواهند.

آن وقت در این قسمت فرمود ﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ﴾، از بس عصبانی است جهنم، یک موجود عاقلی است، می فهمد کاملاً این هیزم و نفت و گازوئیل که نیست. این همان صدام است و ترامپ است و همین هاست، اینها می فهمند. فرمود: ﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ که بحث آن دیروز گذشت. ﴿قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ﴾، البته آنها که ارتباط تنگاتنگ با پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) داشتند نذیر آنها یعنی منذر آنها امام و پیغمبر (علیهم السلام) بود؛ اما اکثری مردم که دسترسی به امام و پیغمبر نداشتند اینها همان علما و وعّاظ و سخنران هایی که در محله آنها مساجد آنها، حسینیه آنها راهنمایی می کردند اینها نذیرشان هستند که برابر سوره مبارکه «توبه» که فرمود: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^{۱۰} این علما منذر هستند، این سخنران ها منذر هستند، این ائمه جماعت و جمعه منذر هستند، این ناصحان منذر هستند. با کتاب نوشتنشان، با سخنرانی کردنشان منذر هستند. آن وقت فرشته ها می گویند مگر فلان روحانی،

۹. سوره صافات، آیه ۵۵.

۱۰. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

فلان عالم، فلان سخنران در مسجد حرف‌ها را گفته مگر نشنیدی؟! گفتند شنیدیم، ای کاش ما به دلیل نقلی یا به دلیل عقلی اعتنا می‌کردیم!

﴿سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهُ﴾، این سؤال استفهامی نیست، سؤال استیضاحی است. سؤال چند قسم است: یک سؤال استعطاعی است مثل کسی از دیگری سؤال می‌کند و چیزی می‌خواهد، این استعطاعی است. یک سؤال استفهامی است که این از یک منظر به همان اول برمی‌گردد؛ مثل اینکه متعلّم از معلم سؤال استفهامی دارد مطلب را می‌خواهد بفهمد. یک سؤال استیضاحی است که می‌گویند فلان شخص زیر سؤال رفته است. اینکه می‌گویند مجلس از فلان وزیر سؤال می‌کند؛ یعنی او را زیر سؤال می‌برد، سؤال توییحی است، نه سؤال استعطاعی و نه سؤال استفهامی. این ﴿وَقَفُوهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^{۱۱} یعنی همین! اینها زیر سؤال‌اند. اینها مسئول‌اند؛ یعنی زیر سؤال می‌روند. نه سؤال استعطاعی و نه سؤال استفهامی. اینها زیر سؤال هستند. اینجا این افراد تبهکار زیر سؤال هستند. فرشتگان می‌گویند مگر نشنیدید حرف‌های علمایتان را؟! می‌گویند چرا، اما حوادث و خواسته‌های نفس بر ما مقدم شد. ﴿سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهُ﴾، نه سؤال استعطاعی است و نه سؤال استفهامی؛ همان ﴿وَقَفُوهُمْ﴾، ﴿قَفُوهُمْ﴾ یعنی بازداشت کنید. ﴿إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ﴾، بعضی از مواقف موقف سؤال و استیضاح است.

﴿لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ﴾، بعد آنجا می‌گویند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾، ما اگر گوش شنوا داشتیم به دلیل نقلی، یا دل بفهم داشتیم به دلیل عقلی، راه را تشخیص می‌دادیم، الآن گرفتار سوخت و سوز نمی‌شدیم. عقلی که در این قسمت هست عقلی است که هم اصول دین را می‌فهمد هم فروع دین را. بخش‌هایی را که نمی‌فهمد خود عقل می‌فهمد که من محتاج به نقل هستم و

این آیه پایانی سوره مبارکه «نساء» که روز قبل بحث آن گذشت ناظر به همین قسمت است. در پایان سوره مبارکه «نساء» استدلال عقل و حوزه عقل و قلمرو فهم عقل را کاملاً مشخص فرمود؛ آیه ۱۶۴ و ۱۶۵ سوره مبارکه «نساء» این است خدا می‌فرماید ما انبیا فرستادیم این دلیل نبوت عامه است. چرا انبیا فرستادیم؟ برای اینکه اگر انبیا نمی‌فرستادیم زیر سؤال می‌رفتیم، عقل علیه ما احتجاج می‌کرد، می‌گفت تو که ما را آفریدی، ما که اینجا نمی‌پوسیم و بلکه راهی راه دیگری هستیم، ما که با کلّ این جهان ارتباط داریم، ما که چهل هزارها برابر بیش از علم ماست ما نمی‌دانیم که این ماهی‌ها کدام حلال است کدام حرام است! این پرنده‌ها کدام حلال است کدام حرام است! این مشروبات کدام حلال است کدام حرام است! ما نمی‌دانیم، نمی‌دانیم، نمی‌دانیم! باید هم عادل باشیم، عادل یعنی کسی که هر چیزی را سرجایش قرار می‌دهد، ما که جای اشیا را نمی‌دانیم جای اشخاص را نمی‌دانیم، چرا راهنما نفرستادی؟! این عقل معلوم می‌شود اینها را می‌فهمد، وحی را می‌فهمد که «الوحی ما هو»، امکانش را می‌فهمد ضرورتش را می‌فهمد و اینکه کیلد وحی در دست خداست می‌فهمد و اینکه تنها کسی که می‌تواند وحی بفرستد خداست و اینکه حتماً خدا باید وحی بفرستد، همه اینها یک کتاب دقیق فلسفی است می‌فهمد. بعد به خدا استدلال می‌کند تو باید وحی بفرستی. خدا هم می‌فرماید من اگر وحی نفرستم عقل علیه من استدلال می‌کند.

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^{۱۲} فرمود من زیر سؤال می‌روم من عالم را آفریدم. من که درخت را آفریدم باید آب را خلق بکنم تا درخت میوه بدهد. من اگر درخت را خلق کنم آب را خلق نکنم زیر سؤال هستم. من اگر انسان را خلق بکنم وحی خلق نکنم این آب حیات اوست. این می‌خواهد انسان باشد چگونه ترقی بکند؟ این عقل است. این پایگاه عقل است.

حتماً یعنی حتماً! این هشت ده صفحه مقدمه کلینی را بخوانید خود مرحوم کلینی می‌دانید یک قدری است در بین علمای بزرگ ما امامیه. چند صفحه مقدمه دارد در همین جلد اول اصول کافی. این مقدمه چند صفحه‌ای را مرحوم میرداماد در *الرواشح السماویه*^۱ شرح کرده است، چون این مقدمه، یک مقدمه عمیق علمی است علمی یعنی علمی! علمی! علمی یعنی بخواهی مطالعه بکنی بدون استاد نمی‌فهمی! این خلاصه حرف است. چنین مقدمه‌ای را مرحوم کلینی نوشته، این را مرحوم میرداماد در *الرواشح السماویه* شرح کرده است همین چند صفحه را. آخرین خطی که مرحوم کلینی نوشته این است که سرّ اینکه من کتابم را با عقل شروع کردم این است: «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ وَ بِهِ يُحْتَجُّ وَلَهُ الثَّوَابُ وَ عَلَيْهِ الْعِقَابُ»^۲؛ قطب فرهنگی دین عقل است. قطب دین عقل است. «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ وَ بِهِ يُحْتَجُّ وَلَهُ الثَّوَابُ وَ عَلَيْهِ الْعِقَابُ»، چون قطب دین عقل است، من کتابم را با عقل شروع کردم. آن وقت روایاتی را از وجود مبارک امام صادق و سایر ائمه نقل می‌کند که حجت خدا بر مردم وحی است. «الْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ»^۳ این عقل چه چراغی است! مگر به این آسانی عقل گیر کسی می‌آید که با خدا گفتگو کند؟ که چرا این کار را کردی؟ و چرا فلان کار را نکردی؟ این یک جان‌کندن می‌خواهد تا آدم به مرحله عقل برسد و اگر بخواهد تحصیل بکند به آن می‌رسد اگر نمی‌رسید که این قدر اصرار نمی‌کردند. این روایت نورانی را هم امام فرمود: «الحجة الله على الناس الوحي» کتاب و سنت. «الْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ» این برهان عقلی می‌خواهد. الآن شما جلد اول کفایه را ده‌ها بار ورق بزنید اول تا آخر، آخر تا اول را بخوانید نه یک آیه پیدا می‌کنید نه یک روایت. عقل دارد این را اداره می‌کند. جلد دوم حالا چون بعضی از قواعد فقهی و اخلاقی با بعضی از احکام فقهی راه پیدا کرده روایت در آن هست. اما تمام جلد اول کفایه

۱. الرواشح السماویه فی شرح الأحادیث الإمامیه (میرداماد)، ص ۳۹.

۲. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۹.

۳. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص ۲۵.

را عقل دارد اداره می‌کند. اصول را عقل دارد اداره می‌کند. منطق را عقل دارد اداره می‌کند. حوزه را عقل دارد اداره می‌کند. اگر اصول نباشد که ما فقهی نداریم. این بنای عقلا بنای عقلا را شارع مقدس خودش هم جزء عقلاست همین‌ها را امضا کرده است. بنای عقلا نظیر عقد فضولی نیست که محتاج به اجازه باشد ما بگردیم بگردیم بگردیم یک آیه پیدا کنیم که حمل عام بر خاص، حمل مطلق بر مقید را قرآن یا روایت امضا کرده باشد. این عقد فضولی نیست، شارع هم خودش جزء عقلاست با عقل کار دارد و اصلاً با عقل دارد زندگی می‌کند. هیچ آیه‌ای هیچ روایتی در فهم قواعد اصولی، ما از نقل نداریم. این قواعی است عقلی. نه تنها جلد اول کفایه به درد ما می‌خورد، یک یهودی هم می‌تواند تورات خود را با این بفهمد، مسیحی هم باید با این بفهمد، این قواعد عقلی است منطق همین طور است، ادبیات همین طور است. ادبیات که اختصاصی به اسلام ندارد؛ اگر یک کسی بخواهد تورات را بفهمد فاعل مرفوع است مفعول منصوب است. /انجیل را بفهمد، مانیفیست کفار را بفهمد. این قواعد عقلی است. اگر این کمونیست‌ها بخواهند قواعد و متن مطاعشان را بفهمند با چه چیزی بفهمند؟ با همین جلد اول کفایه می‌فهمند. عام چیست، خاص چیست، مطلق چیست، مقید چیست، ظاهر چیست، اظهر چیست، نص چیست، مفهوم چیست، منطوق چیست، همین است. این ساختار عقل است که دارد متن مُطاع را «أیّ متن کان» می‌فهمد. این عقل است که دارد حوزه را اداره می‌کند.

متنها باید مبادی‌اش را شناخت، منابعش را شناخت، حدودش را شناخت، تجاوزهای آن را هم شناخت، نفهمی‌های آن را هم شناخت، چون خود عقل به عرض شما رسید که چراغ است راه نیست. راه الا و لابد به دست شارع مقدس است، صراط الا و لابد مهندس آن خداست و لاغیر! عقل دین‌شناس است نه دین‌آور و دین‌ساز. حکم‌شناس است نه حاکم! اینکه می‌گویند عقل حکم می‌کند یعنی عقل می‌کند به «ثبوت المحمول للموضوع» نه

عقل حکم می‌کند که این طور باید باشد! عقل حکم می‌کند که این طور هست، نه این طور باید باشد. آنکه می‌گوید این طور باید باشد خداست و لاغیر! عدل حسن است را عقل چراغی است که می‌فهمد. این چراغ تا روشن است می‌فهمد که کجا راه است و کجا چاه است. اما وقتی که خاموش شد عمرش تمام شد، دیگر خبری نیست. عقل هم همین طور است قبل از اینکه عقل حکمای ما فلاسفه ما متکلمین ما علمای ما فقهای ما اصولیین ما به دنیا بیاید این احکام بود، بعد از مرگ اینها هم این احکام هست. پس معلوم می‌شود که عقل حاکم نیست. این صراط صراط است، قبل از اینکه این چراغ روشن بشود این راه راه بود. حالا که چراغ روشن شده این راه را نشان می‌دهد، بعدش هم که بنزین و نفتش تمام شده دیگر نشان نمی‌دهد این راه راه است. این طور نیست که دین را عقل بسازد. دین را عقل می‌بیند، حاکم الا و لابد خداست: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۱

بنابراین مسئله عقل باید مشخص بشود که قلمروش تا کجاست؟ و به چه چیزی حکم می‌کند؟ و امضای شریعت هم نسبت به عقل از سنخ امضای عقد فضولی نیست و شارع مقدس دو تا چراغ خلق کرد: یک چراغ در درون یک چراغ در بیرون. چراغ بیرون وحی است، چراغ درون عقل است. نه اینکه این یک کار فضولی می‌کند شارع باید آن را امضا بکند. امضای عقل در کار نیست. امضای چراغ دیگر در کار نیست چراغ نشان می‌دهد حکم شرع را.

بنابراین این ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾، یعنی بالاخره انسان یک چراغ باید داشته باشد. حالا یا از خود دارد یا از دیگری می‌گیرد. اگر چراغ نداشته باشد بیراهه می‌رود و سقوط می‌کند و سرش می‌شکند.

پرسش: امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: چیزی که می‌نویسی پایین آن را امضا کن!

پاسخ: بله احسن همین است. عقل می‌فهمد و این عقل هم دو قسم است البته؛ یعنی دو تا قوه در درون انسان خدای سبحان قرار داد به رهبری روح او. روح او یک موجود مجرد تام است یک قوه‌اش عقل نظر است که اندیشه‌ها را سرپرستی می‌کند یک قوه‌اش عقل عمل است که انگیزه‌ها را رهبری می‌کند. اینها کاملاً مرزشان از هم جدا هستند که قبلاً بحث آن چند باز گذشت. ما عالم بی‌عمل داریم چرا؟ برای اینکه این عقلی که چراغ است صد درصد نورافکن قوی است می‌بیند اینجاست، این عقل عملی چون در اثر اینکه به آن عمل نشده افتان و خیزان، مستانه حرکت می‌کند می‌افتد. عالم بی‌عمل خودش کتاب نوشته سخنرانی کرده **﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾**^۲ را گفته، اما از منبر پایین آمده نامحرم را نگاه می‌کند. این برای چیست؟ برای اینکه نمی‌داند یا می‌داند و اندیشه‌اش صد درصد است آن انگیزه‌اش بیمار است؟ این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: **«رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ»**^۳ یعنی چه؟ خدا مرحوم کلینی را غریق رحمت کند! فرمود آنکه دشمن دارد عقل است، علم که دشمن ندارد؛ لذا «کتاب العقل و الجهل»^۴ را اول نوشته بعد «کتاب العلم» را نوشته،^۵ علم که مقابل ندارد. جهل که مخالف علم نیست. جهل و آن جهالت مخالف عقل است. وگرنه کسی با علم مخالف نیست. گاهی ممکن است همین علم ابزار کار آنها باشد. این می‌خواهد درس بخواند درس بخواند درس بخواند؛ اما بخواهد به کار ببرد از آنجا جای دشمنی است. **«رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعَهُ] لَا يَنْفَعُهُ»**. جهالت است که مخالف عقل است. جهالت که دشمن علم نیست. جهنم دو گروه دارد: یک گروه درس خوانده یک گروه درس نخوانده؛ اما بهشت یک گروه دارد و آن عاقل؛ چه درس

۲. سوره نور، آیه ۳۰.

۳. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، حکمت ۱۰۷.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۰.

۵. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۰.

خوانده چه درس نخوانده. آن عقل که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۶ آن الا و لابد وقتی راه را می بیند همین راه را می رود. اینکه فرمود ما فوج فوج می بریم در همین قسمت هم فرمود: ﴿كُلَّمَا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ﴾، چرا؟ برای اینکه طاغی و پیرو طاغی، ضال و مضل همه را جمع می کنند ﴿يَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ﴾؛ دسته دسته می برند جهنم. از این طرف هم امام و مأموم رهبران الهی و علما و شاگردان اینها هم دسته دسته وارد بهشت می شوند. اینجا هم فوج است آنجا هم فوج است؛ منتها در جریان سوره مبارکه «زمر» فرمود اینها دو گروه هستند: یک گروه از آن طرف می برندشان جهنم، یک گروه از این طرف می برندشان بهشت. چقدر این قرآن لطیف است! در بخش پایانی سوره مبارکه «زمر» فرمود اینها هم یک گروه هستند که امام و مأموم هستند و دارند می روند بهشت. آنها هم یک گروه هستند ضال و مضل هستند که ﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ﴾^۷ آنها هم دارند می روند جهنم. پشت سر اینها هم یک گروه ملائکه اند پشت سر آنها هم یک گروه ملائکه اند. این چهار کار؛ یعنی ﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ﴾ با پیروانش یک گروه. عده زیادی از ملائکه پشت سر آنها هستند. از این طرف هم که عده ای به بهشت می روند امام و امت یک گروه، ملائکه هم پشت سر این گروه. اما فرشته ها که به دنبال امام و امت می روند، به عنوان احترام اینها را بدرقه می کنند. به عنوان بدرقه وارد می شوند؛ اما آن فرشته هایی که پشت سر ﴿يَقْدُمُ﴾ می روند برای اینکه اینها را هی بکنند به طرف جهنم. شما دیدید یک رمه دار این گوسفندها را از پشت هی می کند. ﴿وَوَسُوقُ﴾^۸، ﴿وَوَسُوقُ﴾، یک عده سائق اند به عنوان بدرقه، یک عده سائق اند به عنوان هی کردن. ﴿وَوَسُوقُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا﴾^۹ اینها را

۶. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۲.

۷. سوره هود، آیه ۹۸.

۸. سوره مریم، آیه ۸۶.

۹. سوره زمر، آیه ۷۱.

هی می‌کنند. از آن طرف ﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِثًا﴾^۱ اما از این طرف: ﴿وَوَسَّيْنَا الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾^۲ ملائکه اینها را از پشت سر بدرقه می‌کنند یک عده از ملائکه هم آنها را از پشت سر هی می‌کنند، برای اینکه ﴿أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۳ ملائکه که به دنبال اینها نمی‌آیند تا بدرقه کنند.

پس آنجا هم ملائکه هستند پشت سر اینها، اینجا هم ملائکه هستند پشت سر اینها؛ آنها را می‌خواهند هی کنند به طرف جهنم، اینها را می‌خواهند بدرقه کنند به طرف بهشت.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره مریم، آیه ۸۶.

۲. سوره زمر، آیه ۷۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.